

الاستفراق بمشاهدته و صحبتته مع وفور علمه و کمال رتبته . توفی فی ربيع الأول
سنة اثنتین و ستمائة^۱ و دفن بالمصلی وله مرثیة انشدها^۲ فیہ قال الشیخ صدر الدین

بقیه از صفحه قبل

جبریل امین با-وح ایمان	بر حافظ حفظ کرده قرآن
پیش از برای درس تنزیل	طفلی متعالم است جبریل
این قصه بخند باز گفتند	حوران ز سر نیاز گفتند
کاین حافظ کیست گفت رضوان	پیری است خزانه دار قرآن
بالای چنان مدار جاهش	شهر همدان قرار گاهش
هر جا که نه اوست حارس دین	مدرس بود مدارس دین

الی آخر الایات ، - برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ ذیل ،
منتظم ابن الجوزی معاصر او ج ۱۱ ص ۱۵۵ ، معجم الأدباء یاقوت ج ۳ ص ۲۶-۴۶ بیست صفحه
تمام ، معجم البلدان همو ۴ : ۶۰۱-۶۰۲ که استطراداً اسمی از او برده و حکایت ممتعی از او
نقل نموده ، ابن الاثیر ودول الاسلام ذهبی و تاریخ یاقمی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر
پنج در حوادث سنة ۵۶۹ ، تاریخ گزیده ۲۸۷ ، نزهة القلوب ۷۱ ، طبقات الحفاظ ذهبی ۴ ،
۱۱۸-۱۱۴ (که اشتباه بسیار فریبی درخصوص اسم او در این طبع منحوس حیدرآباد روی داده
و بجای حسن بن احمد نام او « محمد بن سهل » که نام جد سوم اوست چاپ شده است و نام او
و آباء او تا این جد همه از بین افتاده است) ، طبقات القراء جزری ۱ : ۲۰۴-۲۰۶ ، طبقات
النعاة سیوطی ۲۱۵ ، روضات الجنات ۲۲۲-۲۲۳ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۶۲ با اغلاط کثیره
در نام و کنیه و سال وفات او ، اعلام زرکلی ۲۲۲ - .

۱ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه شد الا زار ، و این منافات صریح دارد با حکایتی
که در شیرازنامه ص ۱۳۰ در ضمن ترجمه احوال رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی راجع بصاحب
ترجمه حاضر یعنی ابو عبدالله اسمعیل [بن] حاکم خراسانی ذکر کرده که از آن بطریق نسخه
چاپی شیرازنامه صریحاً معلوم میشود که وی تا سنة ششصد و بیست در حیات بوده ، ولی در نسخه
خطی شیرازنامه مورخه ۸۳۳ بهای سنة ششصد و بیست سنة ششصد و یازده دارد ، پس علی ای حال
بطریق شیرازنامه چه خطی و چه چاپی صاحب ترجمه حاضر در سنة ۶۱۱ یا در سنة ۶۲۰ در حیات
بوده است پس چگونه ممکن است که در سنة ۶۰۲ وفات یافته باشد ، بنا بر این بدیهی است که یا تاریخ کتاب
حاضر یعنی شد الا زار غلط است و یا دو تاریخ شیرازنامه یعنی ۶۱۱ یا ۶۲۰ ، و من گمان میکنم
بظن بسیار قوی که در عبارت متن حاضر مابین دو کلمه اثنتین و ستمائة عقد عشرات از بین افتاده است
بقیه در صفحه بعد

وله مصنفات فی هذا الشأن و مما انشدني لنفسه :

أَلَمْ تَرِنِي تَحَلَيْتُ نَفْسِي وَ شَأْنَهَا وَلَا أَشْتَكِي الدُّنْيَا وَلَا حَدَّ ثَانَهَا
لَقَدْ نَحَوْتُ نِيَّ الحَادِثَاتُ صُرُوفَهَا وَلَوْ أَمْنْتَنِي مَا قَبِلْتُ أَمَانَهَا

رحمة الله عليهم .

۲۸۹ - الشيخ محمد بن احمد السمرقندی

كان عالماً محققاً من اصحاب الشيخ شهاب الدين عمر وله وقفات بعرفة
ومجاورات في الحرمين ، قال الفقيه^۱ ما رأيت ارحم على الخلائق منه (ورق ۱۶۸)
وما طعم خمسة عشر يوماً في مدينة النبي صلى الله عليه وسلم وما اظهر حاله
لأحد تعففاً واستغناءً ، توفي في سنة ست و ثلاثين و ستمائة و دفن بالمصلى
رحمة الله عليهم .

۲۹۰ - الشيخ ابو محمد ثابت بن [احمد بن] محمد بن

ابي بكر الخجندی^۲

آخر من روى عن ابي الوقت كتاب البخارى و قرأ عليه خلق كثير و نفع الله

بقية حواشى از صفحه قبل

زیرا که علاوه بر دو تاریخ مذکور در شیرازنامه مضمون حکایت مزبور در کمال وضوح صریح است
که صاحب ترجمه تا عهد سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی در حیات بوده است ، و جلوس
اتابک ابوبکر در سنه شصت و بیست و سه بوده پس اگر آن حکایت مذکور در شیرازنامه صحیح
باشد (و هیچ دلیلی بر عدم صحت آن بدست نداریم) نتیجه ضروری آن این میشود که وفات صاحب
ترجمه حاضر قبل از سنه ۶۲۳ ممکن نیست روی داده باشد ،

۲ - ضمیر مجرور « له » و ضمیر فاعل « انشد » هر دو راجع است بفقیه مذکور در دو سطر قبل
(یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۲۲) .

۱ - رجوع شود بص ۴ حاشیه ۳ و بنمره ۱۲۲ از تراجم .

۲ - این ترجمه بکلی از م ساقط است ، و عنوان متن مطابق ق است ، ب : الشيخ ابو محمد بن
بقیه در صفحه بعد

به الجماء الغفیر روی عنه القاضي مجدالدین^۱ و غیره ، توفی سنة سبع و ثلاثین و ستمائة بشیراز و دفن فی مقابر المصلی رحمة الله علیهم اجمعین .

۲۹۱ - القاضي مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن

فضل الله بن الربیع السیرافی^۲

امام الائمة و قدوة الأمة بحر لا یرى سوا حله^۳ و حبر لا یروی من یساجله فمناقبه لاتعد و فضائله لاتحصی و مآثره المرضیة و مساعیه المشکورة اربت علی اعداد الحصى قد استغرق عمره بالدرس و الفتوی لیلاً و نهاراً و احکم امره بالزهد و التقوی سرّاً و جهاراً و لم ینزل عظیم القدر رفیع الهمة^۴ نقی الجیب عن الأدناس حتی ولی شرعیات فارس کلها فعدل بین المسلمین و عمت برکاته سائر بلاد المؤمنین و تأسی بسیر السلف فی ترک النرینة و التکلف لم یجتشد

بینه از صفحه قبل

ابی بکر الخجندی ، - مقصود علاءالدین ابوسعید ثابت بن احمد بن محمد بن ابی بکر خجندی اصفهانی است که اجمالی از ترجمه احوال او سابق در ص ۳۲۵ حاشیه ۳ بنقل از طبقات الحفاظ ذهبی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب گذشت ، و کنیه او چنانکه ملاحظه میشود بطبق هردو نسخه ق ب از کتاب حاضر « ابومحمد » است ولی در هر سه مأخذ مذکور در سطر قبل « ابوسعید » است و ظاهراً همین روایت اخیر اقرب بصواب باشد ، -

۱ - مقصود بدون شك قاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز آتی الذکر بلافاصله بعد است نه نواده و سنی او مجدالدین اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل مذکور (نمره ۲۹۳ از تراجم) چه این اخیر که در سنه ۷۵۶ وفات یافته عصر صاحب ترجمه حاضر یعنی علاءالدین خجندی متوفی در سنه ۶۳۷ را واضح است که بهیچوجه درك نکرده است ، ۲ - چنین است عنوان در ق ب ، م ،

« مولانا مجدالدین اسمعیل بن نیکروز عن [= بن] الفضل » ، و در حاشیه در مقابل این عنوان بخطی الحاقی علاوه کرده اند : « وقیل نیکروز بن زیاد بن بهار السیرافی » ،

۳ - م : ساحله ، ۴ - کذا فی م ، ب ق : رفیع القدر رفیع الهمة (بتکرار رفیع) ،

الجنود اذا ركب ولم يعقد البنود اذا غضب (ورق ۱۶۸ ب) قيل اقتنع^۱ بدرأعة
و عمامة مدّة خمسين سنة لا يجاوزها و يقول لولا تعظيم الشرع و تزيين الأمر في
نظر العوام ما لبستهما، و كانت معيشته تأتيه من سيراف من ملكه^۲ الحلال لا يأكل
من بيت المال ولا يتصرف في الأوقاف على كل حال، تلمذه^۳ اساتذة العلماء
و افتخر به نحارير الفضلاء ففاق العلماء الأعلام و فضلاء الأسلام تقوى و ورعاً
و نزاهةً و ادباً و علوماً فشبّ للعلم خادماً و للعلیٰ مخدوماً، و كان ممّا يتمثل به
كثيراً^۴ :

وَلَمْ أَبْتَدِلْ فِي خِدْمَةِ الْعِلْمِ مُهَجَّبِي
وَمَا كُنْتُ بَرَقِي لَاحٍ لِي يَسْتَفْرِزَنِي
لِأَخْدِمَ مَنْ لَا قَيْدَ لِيَكُنْ لِأَخْدَمَا
وَلَا كُفْلَ مَنْ فِي الْأَرْضِ أَرْضَاهُ مِنْعِمَا
فاضت نفسه القدسيّة في رمضان سنة ست و ستين و ستمائة^۵ و دفن بعظيرته
المباركة رحمة الله عليهم.

۱ - م : قنع ، ۲ - ب ق : ملك ، ۳ - رجوع شود بص ۳۸۵ حاشیه ۴ .

۴ - كذا في ق و هامش ب ، م و متن ب : علماً ، ۵ - م : للورى ،

۶ - در حاشیه ق در مقابل اين سطر كسى بخطى الحاقى نوشته : « شعر القاضى الجرجانى » ، و
در حقيقت دوبيت مذكور در متن از جمله ابياتى است مشهور از قاضى ابوالحسن على بن عبدالعزيز
جرجانى متوفى در سنة سيصد و نود و دو صاحب كتاب الوساطة بين المتنبى و خصومه ، و مصّح
آن ابيات اينست :

يقولون لى فيك انقباض و اتما راوا رجلاً عن موقف الذلّ آجما

ياقوت در معجم الأديباء ۵ : ۲۵۰ و سبكي ۲ : ۳۰۹ در ترجمه احوال قاضى مذكور ده بيت
از اين اشعار را كه معلوم نيست تمام ابيات همين مقدار است يا باز بقیه دارد نقل کرده اند ، و همچنين
تعالبي در يتيمة الدهر چاپ جديد ۴ ، ۲۲ و خاصّ الخاصّ ۱۴۸ و الايجاز و الايجاز ۹۰ ،
و ابن الجوزى در منتظم ۲۲۱ : ۷ هر کدام نيز عدّه از اين ابيات را ذكر کرده اند ، دوبيت متن
از روى معجم الأديباء تصحيح شده است و از نقل نسخه بدلهای مفلوط شد الاّ زار صرف نظر شد . -

۷ - چنين است اين تاريخ وفات بدون اختلاف در هر سه نسخه و نيز در شيراز نامه چاپى ص ۱۲۸
و خطى مؤرخه ۸۳۳ ص ۷۷ ب ، -

۲۹۲ - مولانا رکن الدین یحیی بن اسمعیل^۱

العالم الربانی و العارف الحقانی^۲ احیا^۳ مآثر الخلفاء و ایدارکان الشریعة
 الفراء تصدی لأمر القضاء و الأمامة فی ابان طراوته فأدی حق الأسلام و الشریعة
 بحسن ایالته و کفایته فشاع صیت عدله فی الأقطار (ورق ۱۶۹) و اشرق انوار
 علمه و عبادته علی طوائف الأخیار و الأشرار صرف جل اوقاته فی العلوم و العبادات
 معرضاً عن سائر المشتبهات و اللذات مقررراً للحق فی مرکزہ متحرراً رضاً^۴ الله
 تعالی فیما یتغنی معطياً ما ینبغی لمن ینبغی متوکللاً علی الله معتصماً بحبابه المتین ،
 وله کلمات قدسیة منها :

آلَا إِنْ لِلرَّحْمَنِ جَلُّ جَلَالُهُ خَفِيًّا مِنَ الْأَلْطَافِ فِي كُلِّ مَا يَقْضِي
 وَ رَبِّ قَضَاءٍ كَانَ يَكْرَهُهُ الْفَتَى إِذَا جَاءَ يَوْمًا جَاءَ بِالْقَدْرِ الْمَرِيضِي
 أَقُولُ لِنَفْسِي لَا تَرْعِكِ مِلْمَةٌ فَلَا عُسْرَ إِلَّا بَعْدَهُ آيسِرُ الْخَفْضِ

توفی فی جمادی الأولى^۵ سنة سبع و سبعمائة^۶ و دفن عند والده رحمة الله علیهم .

۱ - این شخص پسر صاحب ترجمه مذکور بالا فاصله قبل است ، و این قاضی رکن الدین یحیی معاصر
 سعدی و صاحب و صاف بوده و نام او مکرر در و صاف آمده است ، و سعدی را در مدح او
 غزلی است در بدایع که مطلع آن اینست ،

بسا نفس خردمندان که در بند هوا ماند در آن صورت که عشق آید خردمندی کجا ماند
 رجوع شود بر سالة « ممدوحین سعدی » تألیف راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی طبع
 طهران سنة ۱۳۱۷ شمسی ص ۵۳-۵۶ - ۲ - م : الصمدانی ،

۳ - تصحیح قیاسی رسم الخطی ، - در هر سه نسخه این کلمه « احیی » مکتوب است ، رجوع
 شود بص ۳۷۵ حاشیه ۳ - ۴ - کذا فی ق ، ب م : رضاء (ممدوداً) ، - « و رضیتُ عنک
 رضی مقصوراً مصدر محض و الاسم الرضاء ممدودٌ عن الاخفش » (لسان العرب) ، -

۵ - م « جمادی الأولى » را ندارد ، و در شیرازنامه خطی و چاپی ، الرابع و العشرین من رمضان ،
 ۶ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه شد الا زار و شیرازنامه خطی مورخه
 سنة ۸۴۳ ص ۷۷ ب و شیرازنامه خطی موزه بریتانیة به املات « ضمیمه ۱۸۱۸۵ » ورق ۱۵۰ ب ، -
 ولی در شیرازنامه چاپی کلمه « سبع از قلم افتاده است و آن غلط فاحش است ،

۲۹۳ - مولانا مجدالدین اسمعیل بن یحیی^۱

قاضی قضاة الاسلام و سلطان العلماء الأعلام و قدوة صنادید النحاریر و
 امام الأئمة المشاهیر ذوالفضائل النفسیة و الکمالات الأنسیة و الآداب الفاخرة
 و العلوم القدسیة و المعارف الالهیة قد بلغ فی علو شأنه و رفعة مكانه و غزارة علمه و
 نباهة فضله و کمال تقواه و ورعه ما یحصر اللسان عن بیانہ و لا یتفصی عن عهده
 امكانه فأئی علم لم یدرسه و آئی فضل لم یحزره و آئی مرتبة لم یبلغها و آئی منزلة
 لم یبلغها ، قد احیا^۲ معالم الملة الحنیفیة^۳ و ساس بالانصاف الراعی و الرعیة
 (ورق ۱۶۹ ب) لم یوجد من یساویه و لا من یدانیه فی الدرس و الفتوی و العلم
 و التقوی درس العلوم سنین و قضی بالحق فی العالمین و انصف المظلومین^۴ من
 الظالمین لم یخل قط عن الوضوء و الطهارة و لم یشرع فی قضایاه کذلک یوم الابد
 الاستخارة صارفاً ساعات لیلہ و نهاره فی قضاء^۵ حوائج المسلمین و دراسة علوم
 الدین له فراسة کفراسة ایاس و ذکاء کأنه یطالع احوال سائر الناس و انعام و افر
 یشمل الخواصّ و العوامّ و اکرام متواتر یسع اللثام فکیف بالکرام وله مقامات

۱ - این شخص پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است و شرح احوال او در شیرازنامه ص ۱۲۷-۱۲۹ و سبکی ۶ : ۸۳ - ۸۴ مسطور است و در مردو مأخذ کتبه او را ابو ابراهیم نکاشته اند ، و در سفرنامه ابن بطوطه ۱ : ۱۲۷ - ۱۳۰ و وصاف ۳۶۰ و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی ۶۳۰ و مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۷۰ و ۷۵۵ ذکری از او آمده است ،
 ۲ - تصحیح قیاسی ، - در مرصه نسخه ، احیی ، - رجوع شود بص ۳۷۵ حاشیه ۳ و ص ۴۲۲
 حاشیه ۳ ، - ۳ - کذا فی م ، در ق این کلمه خوانا نیست ، ب ، الحنفیة (و آن غلط است
 چه صاحب ترجمه از معارف شافعیته بوده است و شرح احوال او مفصلاً در طبقات الشافعیة سبکی
 ۶ : ۸۳ - ۸۴ مذکور است) ، -
 ۴ - م ، للمظلومین ، ۵ - کذا فی م ، ب ق ، بقضاء ،

علیه و کرامات ظاهره جلّیه حکایاتها مثبتة فی الدفاتر و روایاتها سائرة فی السنة الأوائل والأواخر وله تصانیف معتبرة و رسائل محبرة^۱ و مساج مشكورة و مآثر ماثورة فمنها شرح المختصر فی الاصول لابن الحاجب، و منها الفقه الكبير، و منها الزبدة فی التصوف، و منها کتاب الرکّیة، جلست مراراً بین یدیه و سمعت بعضها علیه و اول ما شرعت فی التذکیر ممثلاً و صیة جدی الکبیر ذهب بی خالی الیه و عرض جلّیه حالی علیه فأجازنی احسن اجازة و اختصنی بکرامة و عزازة و قال عليك بملازمة السنة و فمع البدعة (ورق ۱۷۰) * ثم البسني على ذلك خلعة^۲، و كان مؤيداً بتأييد رباني منظوراً بنظر لطف سبحاني يتفصلي [به] عن عهدة كل امر عظيم و يتقوى به عند كل خطب جسيم و قصة مجادلته اهل الضلالة و ثباته على اوضح الدلالة و الجواب عن استفتائهم المدلس و الرد على كتابهم الملبس ثم حبسهم اياه عند السباع الضارية و الكلاب العاوية^۳ و السلامة عن اذى انيابهم و

۱ - کذا فی م بالحاء المهملة ، ب ق ، مخبرة (بالخاء المعجمة) ،

۲ - از ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

۳ - اشاره است بافسانه راجع باین قاضی مجدالدین اسمعیل فالی که ابن بطوطه در سفرنامه خود ج ۱ ص ۱۲۸-۱۲۹ مفصلاً و سبکی در طبقات الشافعیه ج ۶ ص ۸۳ بنحو اجمال ذکر کرده اند ، و خلاصه آن اینست که سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پس از آنکه در سال ۷۰۹ هفتصد و نه هجری مذهب شیعه را اختیار نمود بتمام ولایات خود احکام فرستاد که اسامی خلفاء ثلاثه را از خطبه بیفکنند و برنام حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام اقتصار نمایند و در سگه اسامی حضرت رسول و ائمه اثنا عشر را نقش نمایند و در اذان حی* علی خیر العمل بیفزایند و غیر ذلك از ممیزات و خصوصیات مذهب تشیع ، و در تمامت ایران زمین فرمان او اجرا شد مگر در شیراز و بغداد و قزوین که مردم احکام سلطانی را نپذیرفتند اولجایتو فرمان داد تا قضاة سه شهر مزبور را در قرا باغ که بیلاق سلطان بود احضار نمایند و اول کسی را که آوردند همین قاضی مجدالدین بود از شیراز سلطان فرمان داد که او را در میدان مخصوص حیوانات درنده بیفکنند ، و آن چنان بود که مقصرین مستوجب قتل را در میدان بسیار وسیعی که برای این نوع کارها تهیه نموده بوده اند آزاد و بی غل و بند رها میکرده اند و سپس شیرها و سگهای درنده را که برای دریدن مقصرین تربیت بقیه در صفحه بعد

ترحیب اهل الرحبة^۳ آیاه و الجواب عن کتابهم مما شاع ذکرها مع الرکبان
فی الآفاق و أثبت بیانها فی الصحائف والأوراق، و خطبه و رسالاته و قصائده
و مقطعاته اربت علی الآلاف و توفرت علی ثقلها دواعی فضلاء الأطراف منها:

بینه از صفحه لیل

کرده بوده اند زنجیر از گردن آنها برداشته آنها را نیز در آن میدان رها میکرده اند و آن حیوانات
بالطبع بمقتضی جمله کرده و وی از ترس جان از مقابل آنها بهر طرف میگریخته و چون هیچ مغزی
نداشته بالاخره درندگان او را گرفته و اعضاء او را از هم دریده گوشت او را میخورده اند و سلطان
و حصار از این منظر فجیع تفریح میکرده اند، باری چون قاضی مجدالدین را در آن میدان
افکنده اند شیرها و سگهای درنده او را بوئیده و دمهای خود را حرکت داده ولی بهیچوجه متعرض
او نشده اند، سلطان ازین معنی بنایت متعجب شده و پای برهنه بجانب او دویده و بر قدمهای او افتاده
و پایهای او را بوسیده و هرچه جامه بر تن داشته کنده و بوی خلعت داده و او را نزد زنهای خود برده
و ایشان را فرموده تا همه او را تعظیم و تکریم نمایند و از او تبرک جویند و سپس او را با عطایای
و افره و انعامات متکاثره و اعزاز و اکرام تمام بصوب شیراز مراجعت داده و صد پاره ده از قرای
ناحیه چکان فارس باو بخشیده است، انتهی کلام ابن بطوطه، - **راقم سطور** گوید بانحص بلیغ در
جمیع کتب تواریخ متداوله مانند تاریخ و صاف و تاریخ گزیده که مؤلفین آن هر دو کتاب معاصر سلطان
مزبور بوده اند و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو و مجمل فصیح خوانی و تذکره دولتشاه و روضه الصفا
و حبیب السیر مطلقا و اصلا ذکر و اثری ازین افسانه معمول واهی کذب صریح نیافتم و من اصلا
و ابدأ شک ندارم که مریدهای این قاضی ثروت مند با نفوذ شیراز این افسانه را از روی عین همین
گونه افسانه که در حق^۴ قدهما عیسویان و قیصره روم در قرون اول مسیحیت مابین نصاری از قدیم
الایام تا کنون معروف است و نیز از روی حکایت زینب کذا به و امام علی^۵ بن موسی الرضا
علیه السلام که در روایات شیعه مشهور است ساخته اند و یک تقلید بی رنگ و بوئی که از هزارها
فرسنگ آثار وضع و جعل صریح و قبح بروجنات آن لایح است از روی دو حکایت مذکور
برداشته اند، و هم اکنون در عصر ما کمتر کسی است که سینمای مبتنی بر قصه « کوو وادیس »
را که جمیع جزئیات عین همین واقعه افکندن عیسویان را در عهد نرون قیصر روم در پیش سباع
ضاربه و بوئیدن آنها ایشانرا و تعرض نرساندن بایشان الخ که در کمال دقت با حیل و تدابیر
معروفه هکاسی جزئیات آنرا در روی صحنه بمردم نشان میدهند برآی العین ندیده باشد، - و حکایت
زینب کذا به و امام علی^۵ بن موسی الرضا علیه السلام نیز در کشف الغمّه علی^۶ بن عیسی اربلی و از روی
آن در جلد دوازدهم بحار الانوار مرحوم مجلسی که هر دو کتاب مزبور بطبع رسیده و در دسترس
عموم ناس است مذکور است،

۳ - رَحْبَة بفتح راء و سکون حاء مهملتین و باء موحده و در آخر تاء مربوطه بمعنی زمین فراخ
بسیار رویاننده گیاهست که در وی مردم بسیار فرود آیند (منتهی الأرب) ، و مقصود اینجا همان
میدان وسیعی است که از قرار افسانه مذکور در فوق برای افکندن مقمّرین در آنجا در پیش
حیوانات درنده مهیا کرده بوده اند،

عَلَى الْمَحَبَّةِ قَلْبُ الصَّبِّ قَدْ وَقَفَا فَمَا حَدَا غَيْرَ مَنْ يَهْوَى وَمَنْ عَرَفَا
 كَيْفَ اضْطَبَّارِي وَصَرُفُ الدَّهْرِ صَرَفِي عَنِ الْمُرَادِ وَصَفُو^۲ الْعَيْشِ قَدْ تَلَفَا
 سَلَمَى مَنَائِي وَ مَقْصُودِي وَمُعْتَصِمِي إِنْ طَالَ هِجْرَانُهَا عَنِّي قَوَا أَسَفَا
 كَمْ آكْتُمُ الْقَلْبَ عَنِ صَحْبِي وَيُظْهِرُهُ دَمْعٌ يَسْدُلُ عَلَيَّ مَكْنُونِيهِ وَ كَفَا^۳
 يَا حَبِذَا مَعَهْدُ الْأَحْبَابِ مُنْعَطَفَ الْوَادِي الْيَدِي فِيهِ صَرُفُ الدَّهْرِ قَدْ عَطَفَا
 أَنَا لِنِي مَا تَمَنَّى الْقَلْبُ مِنْ آرِبِ أَزَالَ عَنِّي مَا قَدْ شَفَّنِي وَ شَفَا
 توفى في رجب سنة ست وخمسين وسبعمائة^۴ و دفن عند والديه رحمة الله عليهم.

۲۹۴ - مولانا سراج الدين مكرم بن يحيى^۵

(ورق ۱۷۰ ب) كان قاضياً صادقاً محققاً عظيم الهيبة شديد التسلاية يتقاد

۱ - کذا فی م ، ق ، حدی ، ب ، دری ، - «حدا الشئ» بحدوه آحدوا تبعه ولا افعله ما حدا الليل النهار ای ماتبعه (لسان العرب) ، ۲ - کذا فی ق ب ، م ، صاف [= صافی] ، -
 ۳ - کذا فی ق ب ، م ، و کفی ، - وَ كَفَّ الْبَيْتَ وَ كَفًّا بِالْفَتْحِ چکبند سقف خانه و و کفت السحابه بالمطر و و کفت العين بالدمع كذلك (منتهی الأرب)،
 ۴ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه شد الا زار و نیز در طبقات سبکی ج ۶ ص ۸۳ در مجمل فصیح خوانی وفات او را در سنه ۷۵۵ ضبط کرده ولی روایت ۷۵۶ مثل متن حاضر را نیز نقل نموده است ، و تاریخ ولادت او را در سنه ششصد و هفتاد نگاشته بنا برین سن او در وقت وفات هشتاد و شش سال بوده نه نود و چهار چنانکه سبکی نقل کرده است ، و این قاضی مجدالدین پسری داشته موسوم بأفضل الدین احمد که در حیات پدر در سن ۲۲ سالگی در سنه ۷۴۷ وفات یافته است (سبکی و مجمل فصیح خوانی) ، - در شیرازنامه ص ۱۲۷-۱۲۸ در ترجمه احوال صاحب ترجمه یعنی قاضی مجدالدین اسمعیل تاریخ وفات او مذکور نیست زیرا که او در تاریخ تألیف شیرازنامه هنوز در حیات بوده است چنانکه سیاق عبارت کتاب مزبور و جعل دعائیه آن در حق او از قبیل «اعلی الله فی الخافقین شانه واعز انصاره واعوانه صریح در این مطلب است ،
 ۵ - این شخص برادر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، - در م بضبط قلم روی راه مكرم تشدیدى گذارده است ، رجوع شود بعنوان نمره ۳۰۳ از تراجم کتاب حاضر و حاشیه متعلق بآن برای نظربهمین ضبط در خصوص نام سمي صاحب ترجمه سراج الدین ابوالعز مكرم بن العلاء ، -

له الحکام ويطيعه الملوك في الأحكام بدروس في المدرسة العميدية^۱ ويحكم بها
وله انعامات كثيرة على سائر الطلبة واولى الاستحقاق وصيت و شهرة بين قضاة
البلاد و علماء الآفاق توفي في سنة اثنتين و ثلاثين و سبعمائة^۲ و دفن في حظيرته
رحمة الله عليهم .

۲۹۵ - مولانا روح الدين اسحق بن يحيى^۳

شرفني مراراً بحسن تفقده و يمن تمهده و ساعدني الجّد السعيد عند تردده
و تودده و كان قاضياً عاقلاً و الياً عادلاً جمع بين الشرع و السياسة و الطاعة و الرياسة
ذاهمة عالية و رحمة متوالية و عزة سامية و نعمة دائمة ينفق على جميع الأقارب
و الأجانب و يتصدق على اولى الرغائب من كل داني و عازب و له معرفة تامة
و حذق عظيم في الحكمة المنزلية من اجراء القنوات و تأسيس العمارات و تشييد

۱ - مدرسة عميدية شيراز منسوب است بياني آن عميد الدين ابونصر اسعد افزرى وزير
معروف اتابك سعد بن زنگى که مجملی از ترجمه احوال او در ص ۲۱۵ حاشیه ۲ گذشت ، و
در ص ۳۵۵ - ۳۵۶ در شرح احوال قاضى جمال الدين مصرى نیز مؤلف اشاره بهمين مدرسه
او نموده و گفته ، « فصیح قصباً [من الفرس] و مشى الى مدرسة المولى الصاحب
عميد الدين ابى نصر و كان مولانا مهما فرغ عن درسه جلس على دكة فى الدهليز لرفع
حاجات الناس الخ » ، و در شيرازنامه خطى مورخه سنه ۸۲۳ ص ۳۳-۳۴ نیز در فصل تاريخ
سلطنت اتابك سعد بن زنگى مذکور تصريح کرده که عميد الدين مزبور مدرسه در شيراز در
محلّه درب اصطخر [= دروازه اصفهان امروزی] بنا کرده بوده و عين عبارت او اينست ، بعد از
ذکر قصیده عميدية عميد الدين مزبور گويد ، « و همچنين از جمله مبرات مرضيه او مدرسه ايست
که بمدرسه عميد اشتهار دارد و در محلت درب اصطخر بنا کرده و از جمله مدارس معتبره است در
شيراز » انتهى ، و اين عبارت بتمامها از نسخه چاپى شيرازنامه افتاده است ، -

۲ - چنين است تاريخ وفات اين شخص در هر سه نسخه بدون اختلاف و همچنين در مجمل فصیح
خوافى در حوادث هين سال ۷۳۲ هـ . -

۳ - اين شخص برادر ديگر قاضى مجد الدين اسمعيل بن يحيى صاحب ترجمه نمرة ۲۹۴ است ، -

المساجد والمدارس والقناطر والرباطات وأن آثاره تدل عليه، توفى في سنة ست وخمسين وسبعمائة^۱ ودفن عند أبيه و أخويه رحمة الله عليهم.

۲۹۶ - مولانا محب الدين محمد بن مكرم بن يحيى^۲

القاضي المتدين العادل الباذل المشفق على خلق الله ما رأيت في القضاة بحسن خلقه و وفور شفقتة على خلقه (ورق ۱۷۱) و جزالة جوده وسخارته وكمال عفته وطهارته وكان ممن يطعمون الطعام على حبه^۳ مواظباً على ايراد حسنة جزيلة من وظائف طاعات ربه، وصلت الى خدمته كثيراً وحصلت من بركانه اجراً كبيراً ومما نقلت من خطه الشريف:

إشتر العِزُّ بِمَا يَسْعَ فَمَا العِزُّ بِغَالٍ
بِالْقِصَارِ الصَّغِيرِ إِنْ شِئْتِ أَوْ السُّمْرِ الطَّوَالِ
لَيْسَ بِالمَغْبُوبِ شَرَعًا مَنْ شَرَى عِزًّا بِمَالٍ
وَالْفَتَى مَنْ جَعَلَ الأُمُورَ أَسْبَابَ المَعَالِي
إِنَّمَا يُدْخِرُ المَالُ لِحَاجَاتِ الرِّجَالِ

توفى في سنة ... وسبعمائة^۴ ودفن في الصفة المقابلة لحظيرة أبيه و أخويه رحمة الله عليهم.

۱ - چنین است تاریخ وفات این شخص در هر سه نسخه بدون اختلاف و همچنین در ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عبسی بن جنید ص ۱۴۶ ، بنا بر این معلوم میشود که هردو برادر یعنی قاضی مجدالدین اسمعیل بن یحیی سابق الذکر (نمره ۲۹۳) و صاحب ترجمه حاضر هردو در یکسال وفات یافته بوده اند ، ۲ - این شخص پسر صاحب ترجمه نمره ۲۹۴ یعنی سراج الدین مكرم بن یحیی است ، ۳ - م افزوده : مسکیناً و یتیماناً و اسیراً ، ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، ۵ - کذا فی م یعنی بیاه مشناه تهناتیه بقیه در صفحه بعد

۲۹۷ - مولانا علاء الدین محمد بن اسحاق^۱

القاضی الفقیہ الفاضل العالم العاقل الکامل نال من العلوم بحظ وافرو من
 الجاه والمال بنصیب متکثیر^۲ قد تمسک بذیل مولانا و استاذنا العلامة قوام الدین
 ابی البقاء^۳، وکان ذا طبع وقاد و ذهن نقاد فجدّ جدّه^۴ فی طلب المرام و طال
 و کدّه^۵ و کدّه فی تحقیق المسائل و الأحکام حتی بلغ رتبة یقصر عنها فضلاء
 الزمان و لم تباعها الأمثال و الأقران من شیوخ العشیرة و الشبان مع ما یکثر له من
 موانع الاستحضار و التّحقیق من الاشتغال بشرعیات المناصب و دینیات المراتب،
 و ممّا سمحت به قریبته^۶ (ورق ۱۷۱ ب) :

لِسَانُ الْمَعَالِي بِاعْتِلَائِكَ نَاطِقٌ وَ مَا الْمَجْدُ إِلَّا بِاعْتِنَائِكَ وَائِقٌ
 وَ مَا الْجُودُ إِلَّا مَا عَلَيْكَ مَدَارُهُ وَ مَا النُّورُ إِلَّا مِنْ جَبِينِكَ شَارِقٌ

بقیه از صفحه قبل

قبل از هاء ضمیر ، ق ب نقطه یاء را ندارد ، ضمیر مجرور در « اخویه » ظاهراً راجع است به
 « اییه » یعنی در حظیره پدرش سراج الدین مکرم بن یحیی و دو برادر پدرش مجدالدین اسمعیل بن
 یحیی و روح الدین اسحاق بن یحیی ، نه دو برادر خود صاحب ترجمه که اصلاً ذکرش از آنها
 (اگر فی الواقع دو برادری داشته) در کتاب حاضر نشده نه قبل ازین و نه بعد ازین ،

۱ - در م این ترجمه بعد از ترجمه آیه نوشته شده ، این شخص بطن بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو
 قطع و یقین پسر صاحب ترجمه شماره ۲۹۵ یعنی روح الدین اسحاق بن یحیی است ، -

۲ - ق ب بجای « متکثیر » : وافر کامل ، - ۳ - رجوع شود بنمره ۳۳ از تراجم کتاب حاضر ، -

۴ - قال فی اساس البلاغه « جدّ فی الأمر و آجدّ [اجتهد] و من المجاز جدّ به الأمر و جدّ جدّه ،

[ای بفتح الجیم فی الفعل و بکسر ها و ضمّ الذال فی جدّه] کما هو مشکول فی طبعة دارالکتب

المصریة [، - ۵ - يقال و کد فلان امرأ یتکده و کدأ [بالفتح] اذا مارسه و قصده و مازال

ذلك و کدی [بالفتح] ای مرادی و همی و مازال ذلك و کدی بضم الواو ای فعلی و دابی و

قصدی (لسان العرب) [، - ۶ - م افزوده : العالیة ، -

توفی فی سنة . . . و سبعمائة^۱ رحمة الله عليهم .

۲۹۸ - مولانا صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمد بن ابی الخیر^۲

استاذ العلماء و مرجع الفضلاء و معدن الزهد و الکرامة و الولاية و ینبوع

۱ - چنین است این تاریخ وفات در م یعنی جای آحاد و عشرات آن سفید است ، و بهمین نحو بوده است نیز در ترجمه کتاب فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف در نسخه که وی از روی آن ترجمه نموده بوده چه او این عبارت را اینطور ترجمه کرده ، « و متوفی شد در سال هفتصد و هجری از هجرت » ، ولی در ق ب تاریخ وفات صاحب ترجمه « سنة ست و خمسين و سبعمائة » مرقوم است ، و ما گمان میکنیم که این تاریخ ق ب با احتمال قوی باید سهواً نسخ باشد چه اگر صاحب ترجمه در سنة ۷۵۶ وفات یافته بوده لازماً آن این میشود که صاحب ترجمه و پدرش روح الدین اسحاق (ترجمه شماره ۲۹۵) و عیسی مجدالدین اسمعیل (ترجمه شماره ۲۹۳) هر سه در یک سال وفات یافته بوده اند ، و این تصادف واضح است که فی نفسه هیچ استیجابی ندارد ولی عدم تعرض مؤلف بذکر این تصادف نسبتاً نادر یعنی وفات پدر و پسر و عم هر سه در یک سال آنهم سه نفری که مؤلف بتصریح خود او با هر سه آنها معاصر و معاشر و دوست بوده مضافاً بعدم وجود این تاریخ وفات نه در م و نه در ترجمه فارسی کتاب بقلم پسر خود مؤلف بی اختیار احتمال غلط بودن دو نسخه ق ب را در ذهن خواننده تولید و بلکه جدّاً تأیید می نماید ، و اگر فی الواقع این حدس ما صحیح باشد علت آن ظاهراً این خواهد بود که چون کاتب نسخه دو مرتبه مکرر قبل ازین ترجمه حاضر کلمات « سنة ست و خمسين و سبعمائة » را در تاریخ وفات دو نفر از اعضاء همین خانواده قضاة فالیین نوشته بوده (یعنی هم در نمره ۲۹۳ و هم در نمره ۲۹۵ از تراجم) لهذا این رقم در ذهن او من حیث لایشر منتقش و مرتکز شده بوده و باز در مرتبه سوم در این ترجمه حاضر عین این رقم از قلمش جاری شده بوده است ، و نظایر اینگونه اشتباهات من حیث لایشر ناسخ ناشی از تکرر متعدد کلمه برحسب وی مکرر دیده شده است ،

۲ - چنین است این عنوان در ق ب ، م : مولانا صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمد بن علی ، - در عنوان این ترجمه در هر سه نسخه شد الا زار بظن بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین دو اشتباه بزرگ روی داده است یا از نسخ یا بظن غالب از خود مؤلف ، اشتباه اول عبارت است از اینکه نام پدر مسعود در هر سه نسخه « محمد » نوشته شده و حال آنکه در جمیع مآخذی که اسمی از صاحب ترجمه برده اند مانند شیرازنامه هم چایی ص ۱۴۵ و هم خطی مورخه ۸۳۳ ص ۸۵ الف ، و مجمل فصیح خواری در حوادث سنوات ۷۱۲ و ۷۵۱ ، و کشف الظنون در عنوان کشف ، ج ۲ ص ۲۱۴ س ۲ ، و از همه بالاتر در دیباچه شرح قصیده اشکوائیه عمیدالدین بقیه در صفحه بعد

الصفاء والتواضع والسخاوة حَقَّق^۱ ثمانين سنة في الدرس والفتوى والبر والتقوى
وملابسة الأعمال والأشغال الجليلة و افاضة النوال والألطف الجزيلة وكان
وحيداً مشاركاً اليه في العربية و سائر العلوم الدينية ، و من مصنفاته العالية كتاب
تهذيب الكشاف^۲ كتبها اخلاصاً و حسباً و امانةً للأذى عن طريق اهل السنة ،
و مما سمح به خاطره الشريف :

لَقَدْ غَرَّنَا خَفْضُ اللَّيَالِي وَ طَيْبُهَا وَ لَمْ نَتَفَكَّرْ أَنْ ذَا الدَّهْرِ دَائِرُ
فَعِشْنَا قَلِيلاً ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَنَا «صُرُوفُ اللَّيَالِي وَ الْجُدُودُ الْعَوَائِرُ»^۳

بقيه از صفحه قبل

اسعد افزری تألیف قطب الدین محمد فالی سیرانی پسر همین صاحب ترجمه حاضر که ترجمه احوال
او بلافاصله بعد مذکور خواهد شد در جمیع این مآخذ بدون استثنا نام پدر مسعود را محمود
نوشته اند نه محمد ، و شکی نیست که بمقتضای اهل بیت ادری بمافی البیت پسر صاحب ترجمه
که نواده محمود میشود از نام چو خود بهتر اطلاع داشته تا مؤلف شد الا زار بخصوص که عموم
مآخذ دیگر نیز چنانکه در فوق ذکر شد همه عیناً و کاملاً با قول او مطابق اند ، پس اصلاً و ابداً
جای هیچ شکی باقی نمیمانند که نام پدر صاحب ترجمه محمود بوده است نه محمد ، اشتباه دوم
شد الا زار در دو نسخه ب ق (در م این کتبه را ندارد) آنست که کتبه جد صاحب ترجمه را یعنی
پدر محمود مذکور را ابوالخیر نوشته است و حال آنکه در جمیع مدارک مذکوره در فوق بلا استثنا
بعلاوه تاریخ و صاف ص ۱۵۶ همه کتبه او را ابوالفتح ضبط کرده اند نه ابوالخیر ، پس نتیجه
مقدمات مذکوره این شد که نام و نسب صاحب ترجمه بطبق جمیع مآخذی که اسامی آنها در فوق
مذکور شد از قرار ذیل است ، صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح
الفالی السیرافی ، - و مخفی نماند که در و صاف ص ۱۵۶ نام پدر صاحب ترجمه را حنف
کرده و او را نسبت بجد داده هکذا ، « صفی الدین ابوالخیر مسعود بن ابی الفتح السیرافی » از
قبیل ابوعلی بن سینا و ابن مالک و ابن هشام و غیره ،

۱ - م ۱۵۲ (بجای حقق) ،

۲ - در شیراز نامه چاپی ص ۱۴۵ و خطی ورق ۸۵ نام این کتاب تقییح کشاف مسطور است ،

۳ - این مصراع که صاحب ترجمه بنحو تضمین آنرا در ایات خود گنجانیده است از جمله ایاتی
است بسیار مشهور در کتب ادب و تواریخ از عمرو بن العارث الجرمی یا مضا بن عمرو الجرمی باختلاف
اقوال رئیس قبیله جرم که سکنه اصلی مکه بوده اند و قبیله خزاعه آنها را از مکه بیرون کردند
بقيه در صفحه بعد

فَلَا تَغْتَرِزْ بِالذَّهْرِ إِنْ نَعِمَهَا إِلَى بُوسِيهَا إِمَّا تَفَكَّرْتَ سَائِرُ
 وَلَا تَيَأَسَنَّ مِنْ رَوْحِ رَبِّكَ صَاحِبِي إِذَا نَابَكَ الْأَحْزَانُ فَاللَّهُ قَادِرُ
 توفي في سنة ثمان وسبعين وستمائة^۱ و دفن بحظيرته العالیه رحمة الله عليهم .

۴۹۹ - مولانا قطب الدين محمد بن ابى الخير^۲

ولده العالم الوحيد المشار اليه (ورق ۱۷۲) والحبر الفريد المدار عليه

بقیه از صفحه قبل

و خود بجای آنها صاحب مکه و آن نواحی شدند ، و مطلع آن ابیات اینست ،
 كان لم يكن بين الحجون الى الصفا انيس و لم يسمر بمكة سامر
 و لم يترجع واسطاً فجنوبه^۳ الى المنعنى من ذى الأراكة حاضر
 بلسى نحن ككنا اهلها فآبادنا صروف الليالى و الجدود العواتر
 رجوع شود برای بقیه این ابیات فائقة بمعجم البلدان در عنوان الحجون (بتقديم جاء مهمله برجيم)
 و نیز در عنوان مکه و واسط ، و بعلاوه در غالب کتب ادب و تواریخ و مسالك و ممالك در فصل
 بناء مکه و غلبه خزاعه بر جرهم عدة از این ابیات ذکر شده است . -

۱- چنین است این تاریخ وفات در م ، ب ق ، توفي في سنة ستين وستمائة ، ولی در ق بیاضی
 قبل از ستین ، دارد ، در ترجمه فارسی کتاب بقلم پسر مؤلف ص ۱۴۷ ، « متوفى شد در سال
 شصت و شصت » . - ظاهراً دو نسخه ب ق و ترجمه فارسی کتاب هر سه فلفط فاحش است از
 نسخ یا از خود مؤلف و تقریباً بنحو قطع و یقین صواب همان نسخه م است چه اولاً خود مؤلف
 سابقاً در ص ۶۱ در ترجمه روح الدین عبدالرقيب بن عبدالله بن الجنید در ضمن حکایتی تصریح
 کرده است که وفات روح الدین عبدالرقيب مذکور وصفی الدین ابوالخیر فالی (صاحب ترجمه
 حاضر) و شیخ نجیب الدین علی بن بزغش هر سه در ماه شعبان سنة « ثمان و سبعین و ستمائة » روی
 داده بوده است ، و ثانیاً در شیرازنامه هم نسخه چاپی ص ۱۴۶ و هم نسخه خطی مورخه ۸۳۳
 ص ۸۵ ب نیز تصریحاً و اضحاً وفات صاحب ترجمه را در سنة « ثمان و سبعین و ستمائة » ضبط کرده
 است یعنی بعینه بطریق م در مورد مانعن فيه و بطریق هر سه نسخه شد الأزار در ص ۶۱ گذشته ، -
 ۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه شد الأزار ، این شخص بتصریح مؤلف پسر صاحب ترجمه
 بلافاصله قبل است ، - و مخفی نماند که در وصف ص ۱۵۷ نام صاحب ترجمه « قطب الدین محمود »
 چاپ شده است بجای « قطب الدین محمد » و آن فلفط فاحش است چه در جمیع ماخذ دیگری که
 ذکرى از صاحب ترجمه کرده اند مانند همین کتاب حاضر در هر سه نسخه و شیرازنامه خطی مورخه
 بقیه در صفحه بعد

فاق العلماء فی کشف حقائق التتربیل و بیان اسرار التأویل و فاز بالقدح المعلى
و النصیب الأوفرا الأعلى من فروع المذهب و اصوله و تمهید قواعد ابوابه
و فصوله و جمع من اقسام العلم و الفضل و السکمال ما لم یجمعه احد فی عهده
و صرف عمره فی نشر العلوم و الآداب راسخاً فی اعلاء السنّة و السکتاب شرع
فی درس الکتب و قد ناهز العشرین فأفاد حتی جاوز الستین و صنّف فی الدین
کتباً معتبرة قصر عنها البلغاء و عجز عنها الأذکیاء و تخرج علیه العلماء الأفراد
و تأدب به فضلاء البلاد، و من مصنفاته کتاب التقریب فی التفسیر، و توضیح الحاوی
فی الفقه، و شرح التوضیح له، و شرح اللباب، و شرح القصيدة العميدية^۱،

بقیه از صفحه قبل

۸۳۳ ص ۸۵ و چاپی ص ۱۴۵ و تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب روزبهان نسخه خطی
کتابخانه ملک در طهران ورق ۱۱۹، و از همه بالاتر در مقدمه شرح قصیده اشکوائیه تألیف
خود همین صاحب ترجمه حاضر نسخه بسیار قدیمی کتابخانه مشهد و نیز نسخه کتابخانه مجلس در طهران،
و مجمل فصیح خواری در حوادث سنه ۷۱۲، و کشف الظنون در عنوان «کشاف» و عنوان «لیاب
فی النجر» در جمیع مآخذ مذکوره بدون استثنا نام صاحب ترجمه حاضر قطب الدین محمد مسطور
است نه قطب الدین محمود، پس جای هیچ شک و شبهه باقی نمی ماند که نسخه مطبوعه و مصنف در
مورد مانحن فیه غلط فاحش است و باید «محمود» را در عبارت او به «محمد» تصحیح کرد.

۱ - قصیده عمیدیه همان قصیده اشکوائیه عمیدالدین اسعد ابزری است که در حواشی ص ۲۱۶
اشاره اجمالی بدان نمودیم و ان شاء الله باز در حواشی آخر کتاب راجع بهمان صفحه مفصلاً از آن
بحث خواهیم کرد، و تسمیه آن بقصیده عمیدیه بهمان مناسبت لقب صاحب آن عمیدالدین است
ولی بعدها این قصیده بقصیده اشکوائیه مشهور شده است بمناسبت اینکه عمیدالدین اسعد
مزبور این قصیده را در قلعه اشکنوان از قلاع فارس که وی در آنجا بحکم اتابک ابوبکر بن
سعد بن زنگی محبوس بود و در همانجا نیز در احدی الجمادین سنه ۶۲۴ او را بقتل آوردند
ساخته است. - قصیده مزبور در آخر معارف سبع چاپ طهران (یا تبریز؟) در سنه ۱۲۷۲
قمری در صد و نه بیت بطبع رسیده است و نیز در اروپا در سنه ۱۸۹۳ میلادی در مجله سامی
(= رور سمیتیک) باهتمام مرحوم کلمنت هوارت مستشرق فرانسوی در صد و یازده بیت منتشر
شده است. - و از این شرح قطب الدین محمد فالی بر قصیده مزبوره یک نسخه کامل بسیار قدیمی
که در ماه صفر سنه ۷۳۴ یعنی فقط سیزده سال بعد از وفات شارح کتابت شده در کتابخانه مشهد
موجود است، و یک نسخه دیگر نیز که قریب یک ثلث از آخر آن افتاده است در کتابخانه مجلس
شوری در طهران محفوظ است (رجوع شود بفهرست کتابخانه مشهد ج ۴ ص ۱۸۱ و فهرست کتب
خطی کتابخانه مجلس تألیف اعتصامی ص ۲۳۸) -

والاعراب^۱ فی الاعراب، و كان يقول غذيت بلبان العلم و حنكث بشرة الفضل
 و اول طعام ذقته فی الدنيا كان من حاصل الدرس^۲ و الفتوى و ذاك ان ابى خرج
 يوم و لادنى لترتيب ما يحتاج اليه و لم يكن فى يده شيء فتحير فى امره و لا يدري
 اين يأخذ و باى سبب من الأسباب يتوصل فرأى خيمة من بعيد فتوجه اليها فاذا
 قافلة من التجار راجعة من جزائر البحار (ورق ۱۷۲ ب) و قد نزلت هناك فقصدهم
 فاستقبله تاجر فسلم و قال يا مولانا ان لى واقعة عجيبة فاسمعها ثم اشر على فيها بما
 ترى من علمك فقلت^۳ و ما هى قال ان لى شريكاً و بينى و بينه جارية مشتركة
 قد اشتريناها من مال كان بيننا و قد ابتليت بحبها و ان شريكى لا يرضى ان تكون^۴
 لى كمالاً و لا يبيعني نصيبه منها و انا لا اقدر على تركها، قال فقلت ان الامر سهل
 لو كانت تحبك قال هى تحببى قلت انا اسمع كلامها فادنانى الى الخيمة فسألتهما
 هل تحبينه^۵ فقالت هو احب الي من سمعى و بصرى قلت اتماهدين ان لا تختارى
 عليه احداً قالت بلى فأخذت عليها العهد و الميثاق ثم قلت للرجل اعتقها فتتبع
 الرجل و كره ذلك فقلت اعتقها ففیه ما يسرك و ان العتق يسرى الى جميعها ثم
 تتزوجها، فاعتقها و تزوجها فلم ينشب^۶ ان جاء شريكه فقال اين فلانة فقال كان
 من امرنا كذا و كذا فصرخ بالتشنيع و صرّح بالتسبيح^۷ فلم ينفعه ذلك ثم ان التاجر

۱ - چنین است در هر سه نسخه بغین معجمه ، و در ص ۸۵ س ۵ از کتاب حاضر چنانکه گذشت

اسم این کتاب در ق ب بصورت «الأعراب» بعین مهمله مسطور است . - ۲ - م : العلم ، -

۳ - م : فقال ، ۴ - نصیح قیاسی ، - هر سه نسخه ، یکون ، ۵ - کذا فی م و هو الصواب

لا غیر ، ق ب : هل تحبها ، ۶ - کذا فی م ، ق ب : قلم نشب ،

۷ - کذا فی م ، یعنی تفعیل از سبع بسین مهمله و باه موحدده و عین مهمله ، ق : بالتشبيع (بشین

معجمه) ، ب اصل جمله را ندارد ، - صواب بدون شبهه همان تسبیح بسین مهمله است بطبق

بقیه در صفحه بعد

الأول جاءني بسفط كبير فيه سكر كثير وفرطاس^۱ فيه مائة دينار فاعتذر اليّ
 ودعالي ، قال مولانا فلما ولدت اطعموني من ذاك السكر ورتبوا اموري من
 ذاك المال (ورق ۱۷۳) و تعليقاته و فوائدده اكثر من ان يحيط^۲ بها التّحرير
 او يحصرها الكتابة والتّحرير ، ومن منظوماته الفاتحة المتينة ،

يَا قَوْمُ إِنِّي ضَعِيفٌ عَنْ زِيَارَتِكُمْ بِحَقِّ مَا بَيْنَنَا مِنْ نُحْلَةٍ زُورُوا
 مَنْ كَانَ يَتْرُكُ أُسْبُوعًا أَحِبَّتَهُ بِإِلَّا التِّقَاءِ فَدَعَاؤِي حِيَّ زُورُ
 توفي في سنة و سبعمائة^۳ و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

بقیه از صنعه قبل

نسخه م که تفعل قیاسی است از سعه یسبعه سبعا از باب منع ای طعن علیه و عابه و شتمه (لسان العرب
 و معجم الأدباء ج ۶ ص ۵۰۳ س ۵) و اگرچه باب تفعل ازین ماده بمعنی مذکور در کتب لغت
 نیامده ولی چون معنی غالب این باب برای تکنیر است و در مورد مانحن فیه نیز مراد همان معنی
 تکنیر است یعنی بسیار دشنام داد او را و عیب گرفت و طعن بر او زد لهذا مؤلف برای سجع باتشبیح
 باب تفعل آنرا قیاساً استعمال کرده است .

۱ - کذا فی م ، ق ب ، قرطاساً (که لابد بتوهم معنی اعطانی است در عامل معضوف علیه
 ای اعطانی سفطاً کبیراً . . . و قرطاساً الخ) .

۲ - ب ق ، یعوط ، ۳ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است و رقم مئات در
 م « سبعمائة » است و در ق ب « ستمائة » ، و این دو نسخه اخیر قطعاً غلط فاحش است چه در
 شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۲ س ۸۵ و چایی ص ۱۴۵ و فوات او را صریحاً و اوضحاً در سنه احدى و
 عشرين و سبعمائة ضبط کرده است و چون صاحب شیرازنامه بتصریح خود از تلامذه صاحب
 ترجمه بوده و قسمتی از توضیح کشف تألیف او را بر خود او سماع نموده بوده و مفتاح العلوم
 [سکاکی] را نیز نزد او خواننده بوده پس قول او در تعیین سال وفات اسناد خود البته حجت
 است ، در کشف الظنون در عنوان باب فی النحو ، از تألیفات صاحب ترجمه گویند : انه
 فی ربيع الأول سنة اثنتی عشرة و سبعمائة و این نیز خود قرینه صریحه ایست که وی تا بعد از
 هفتصد در حیات بوده است ، و در مجمل فصیح خوانی وفات او را در جزو حوادث سنه ۷۱۲
 ذکر کرده است و ظاهراً تقدیم و تأخیری اشتباهها در دو رقم اخیر ۷۲۱ برای او دست داده بوده .

۳۰۰ - مولانا کمال الدین ابوالخیر بن ابی نصر بن ابی غسان^۱

الحبر البحر التحریر ذوالعلم الفاضل الغزیر ، جمع کمال الأعراق الی جمال الأخلاق ، و شرف الأرومة و العِزَم^۲ الی شرف العزیزة و العلم و احیا^۳ رسوم الآباء فی تألیف الکتب فجدد آثارهم و اعلی منارهم و صنّف کتاب الزلال من^۴ نظم ائمة الافال و لعمری انه العذب الزلال و الرحیق السلسال بل الصفیق^۵ الجریال^۶ قد هبّ علیها الشمال مشتملاً علی نظم کسلک اللال و شرکالسحر الحلال فأشعاره^۷ اصفی من ماء الغمام اذا شیب به الشهد و اسجاعه اذ کس من نفعات

۱ - چنین است عنوان در ب ق ولی در ب بجای غسان « غسان » با ناء مثلثه مسطوراست ، م ؛ مولانا کمال الدین ابوالخیر بن ابی نصر بن احمد بن غسان ، - شرح احوال این شخص را در هیچ مأخذی دیگر نیافتیم ولی در و صاف ص ۲۰۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ مکرراً از شخصی موسوم بفخر الدین احمد بن ابی غسان از علماء بزرگ فارس که بتصریح خود او یعنی و صاف در سال شصت و نود و هشت وفات یافته بوده صحبت میکند که قاعده بایستی جد صاحب ترجمه حاضر باشد بطبق نسخه م که نام و نسب او را « ابوالخیر بن ابی نصر بن احمد بن [ابی] غسان » ذکر کرده ،
 ۲ - جذم بالكسر و یفتح اصل و بن هرچیز و اهل و قبیله اجذام و جذوم جمع (منتهی الأرب) ،
 ۳ - تصحیح قیاسی رسم الخطی ، - در هر سه نسخه این کلمه « احیی » مسطوراست ، رجوع شود بص ۲۷۵ حاشیه ۳ و ص ۴۲۲ س ۲ ، - ۴ - م ، فی ،

۵ - در هیچیک از کتب لغت متداوله صفیق بمعنی که مناسب مقام باشد یافت نشد و من شکی ندارم که مؤلف « صفیق » را در اینجا بمعنی شرابی که با آب ممزوج کرده باشند یا شرابی که از ظرفی بظرفی دیگر نقل کرده باشند تا صاف گردد استعمال کرده است و آنرا بعبادت خود که بواسطه ضعف او در حریت غالباً اشتقاق قیاسی از خود میسازد فعیل بمعنی مفعول قیاسی ساخته از صَفَقَ الشرابَ یصْفِقُ صَفْقاً از باب ضرب که بمعنی جا بجا کردن شراب است از خمی بخمی دیگر تا صاف گردد یا ممزوج کردن شراب بآب ، و بهمین معنی است نیز صَفَقَهُ تصْفِیقاً از باب تفعیل قال حسان بن ثابت :

یَسْقُونَ من ورد البریص علیهم برّدی یصْفِقُ بالرحیق السلسل

۶ - الجریال و الجریالة [بکسر الجیم] الخمر الشدیدة الحمرة (لسان العرب) ، -

۷ - تصحیح قیاسی ، - در هر سه نسخه : « فاشعارها » ، ملاحظه شود در جمله بلافاصله بعد ، « و اسجاعه » بتذکیر ضمیر در هر سه نسخه ، -

النَّسِيمِ فَاحِ عَلَى الْخِزَامِيِّ وَالنَّدَا^۱ فَلَلَّهُ دَرَهُ فَمَا اجْعَلْ تَرْتِيبَهُ ، وَ مَا اكْمَلْ تَرْكِيْبَهُ ،
 تَشْهَدُ الْبَلَاغَةَ وَالْفَصَاحَةَ أَنَّهُ مَالِكٌ اعْتَمَتَهُمَا ، وَيَقْرَأُ النَّظْمَ وَالنَّشْرَ أَنَّهُ رَاقِمٌ وَشِيْهُمَا^۲
 وَمُعَلِّمٌ ارْدِيْتَهُمَا ، كَأَنَّ لِسَانَ الْفَضْلِ نَطَقَ بِلسَانِهِ ، أَوْ هَزَّتْ الْمَجْدَ آمَلَتْ عَلَى بِنَانِهِ ،
 أَوْ سَرَّاجَ الْهُدَايَةِ أَشْعَلَ مِنْ ضَمِيرِهِ (وَرَق ۱۷۳ ب) أَوْ قَطَبَ الدَّرَايَةِ دَارًا مَعَ
 تَدْبِيرِهِ ، فَمَا مِنْ كَلِمَةٍ أَوْ سُورَةٍ الشَّرْفِ مَتَلَوَّةٍ فِيهَا ، وَ مَا مِنْ فِقْرَةٍ أَوْ صُورَةٍ
 الطَّرْفِ^۳ مَجْلُوَّةٍ فِي مَبَانِيهَا ، قَدْ اصْطَابَ شَوْا كِلَ الْمَرَادِ وَ طَبَّقَ مَفْصِلَ السَّدَادِ ،
 وَ اخَذَ بِضَبِيعِ^۴ الْكَلَامِ كَيْفَ شَاءَ وَ ارَادَ ، جَعَلَ الْكِتَابَ ذَخِيرَةً لِأَرْبَابِ الْأَدَبِ ،
 وَ ذَرِيْعَةً لَهُمْ إِلَى التَّسَلُّقِ بِأَعَالِي الرَّتَبِ ، وَ عُمْدَةً لِلطَّلَابِ فِي مَحَاضِرَاتِهِمْ وَ مَحَاوِرَاتِهِمْ ،
 وَ عُدَّةً لِأَوْلَى الْأَبَابِ فِي مَرَاثِلِهِمْ وَ مَكَاتِبَاتِهِمْ ، يَصْدُقُ لِمُسْتَطَلِعِيهِ قَوْلُ الْأَقْبَالِ ،
 وَ يَحَقُّقُ لِمُسْتَنْبِطِيهِ مَوَاعِدَ الْأَمَالِ ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَدْنِحِ الْأَسْلَافَ لِلْأَخْلَافِ ،
 وَ الْأَوَائِلَ لِلْآخِرِ وَ السَّبَاقُ لِسَاقَةِ الرِّفَاقِ^۵ ، وَ مِنْ فَصِيْدَتِهِ الْفَرِيْدَةُ الَّتِي سَمَّاهَا

۱ - تصحيح قياسي مضمون ، ق ب ، السند ، م ، السند ، - ندة يفتح نون و تشديد دال نوعي از بوي خوش که در آتش ریزند و بدان بخور کنند یا بمعنی عنبر است (کتب لغت) ، و احتمال قوی نیز میرود که این صور مختلفه متن تصحیف ، رند ، باشد بفتح راه مهمله و سکون نون که نوعی از درخت خوش بوی بادیه است ، و شاید این معنی مناسب تر یا مقام باشد بقریه معادله یا خزامی که هر دو از نباتات خوش بویند نه از بخورات ، قال ابن الدقینة ،

أَنْ هَتَفَتْ وَرَقَاهُ فِي رَوْقِ الضَّحَى
 عَلِيٌّ قَنْ غَضَّ النَّبَاتِ مِنَ الرَّئِدِ
 بَكَيْتُ كَمَا يَبْكِي الْحَزِينُ صَبَابَةً
 وَذُبَّتْ مِنَ الشُّوقِ الْمَبْرُحِ وَالصَّدِّ

۲ - تصحيح قياسي ، رجوع شود بص ۴۵۱ س ۱۰ - ق ، و شیهما ، م ، و شیهما ، ب ، و شیهما ،
 ۳ - مثل این میماند که مؤلف درست معنی قطب را نمیدانسته که نسبت دوران بآن داده است
 و گویا آنرا با محیط اشتباه نموده است و الا بدیهی است که قطب دایره هجوقه حرکت نمیکند
 و سکون لازمه اصل تعریف آنست ، ۴ - طرفة بضم طاء و سکون راه مهملتین شکفت و نادر
 از هر چیزی طرف جمع ، ۵ - تنقیط قیاسی ، نسخ یا تنقیط ناقص یا فاسد ، - الضبع بفتح
 الضاد المعجمة و سکون الموحدة وسط العضد بلجمه وقيل العضد كلها وقيل الابط تقول اخذ بضمه
 و جذب بضمه و اخذت بضمه اذا نعشته ونزهت باسمه (لسان و اساس) ،

۶ - تنقیط این سه کلمه قیاسی است ، نسخ یا تنقیط ناقص یا فاسد ، - سباق بضم سین و تشدید
 موحدة جمع سابق است یعنی پیش قدمان و پیش روان ، یعنی این کتابرا پیش روان قافله برای
 کسانی که بر ساقه قافله می باشند یعنی متقدمین برای متأخرین باید ذخیره نمایند ،

مفتاح الآمال تفاؤلاً بالنجح في المال:

لدى اللبس أقوال الظنون الكواذب
صروف الليالي والهموم العواذب
صدور رماح أشرعت أو قواضب
شموس أنارت أو نجوم تواقب

وَدُوْفِظْنَةٌ لَيْسَتْ تُغَالِجُ صَدْرَهُ
أَنْحُو أَرْمَاتٍ لَا يُقَلِّقُ جَأَشَهُ
لَهُ عَزَمَاتٌ قَاطِعَاتٌ كَأَنَّهَا
وَأَنْوَارٌ رَأَيْ فِي النُّطُوبِ كَأَنَّهَا
ثم قال:

زلاً و ما فيه قدي وشوائب
عروساً وأنت اليوم مولاتي نحاطب
فجاءتك بكرة وهي حسناء كاعب

مَدَحُكَ بِالْقَوْلِ النِّقِيِّ إِذَا غَمَدَا
وَحَسْبِي فَجَرًّا أَنِّي قَدْ جَلَوْتُهُ
قَوِّرٌ عَلَى مَقْدَارِ كَفِّكَ^۲ مَهْرَهَا

(ورق ۱۷۴) توفي في محرم سنة ثمان و اربعين و سبعمائة و دفن في حظيرته
رحمة الله عليهم .

۳۰۱ - مولانا عماد الدين عبدالكريم بن عبداللطيف بن

مذکور بن حامد بن اسحق الغالی^۳

العلامة الجليل القدوة، الفهامة النبيل الأسوة، فاق متأخري زمانه بالعلوم
العربية والفقه وغيرهما ذا ادب ملكي وخلق مرضي وزهد كامل وورع بالغ

۱ - م : القوارب ، - هموم عواذب یعنی اندوهمائی کہ بواسطه طول زمان و بعد عهد از نظر دور
شده و فقط در بعضی احوال و مخصوصاً در شب بشخص هجوم می آوردند ، قال النابغة :
و صدر اراح الليل عازباً هته
تضاعف فيه الحزن من كل جانب

اراح ای ردّ يقال اراح فلان علی فلان حقه ای رده علیه و اراح الراعي الأبل والغنم ای ردها
الی الثراح (اقرب الموارد) ،

۲ - کذا فی ق ب ، م ، کفک ،
۳ - چنین است عنوان در ق ب ، م کلمات بن اسحق
الغالی را ندارد ، -

قد حصل في غرة شبابه على بعض علماء عشيرته و أصحابه ثم علي مولانا السعيد قوام الدين ابي البقاء^١ فأتقن الأدبيات كلها عنده و جمع الأصول و الفروع و احكمها ثم سافر الى بعض الأطراف و حج بيت الله الحرام و دخل بعض بلاد الشام و سمع الحديث و روى و لما انتهت اليه رياسة اهل العلم و فوض اليه تدريس المدارس المعبرة و الأمور العظام حسر عن ساعد الجهد و شعر عن ساق الجهد في اعلاء سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم و نشر دينه المتين^٢ و اسماح احاديثه العالية فصيح النسخ كلها و قابل امهات الكتب في الفنون و استنسخ المطولات و المختصرات^٣ كثيراً و صححها حسبة لله تعالى فوقها على المسلمين و صنّف^٤ كتباً كثيرة منها حواشي الصحيحين و بعض الكتب السبعة^٥ ، و حواشي الكشاف ، و رسالة الدعوة و الترغيب الى اجل ما يرغب اليه الاديب^٦ ، (ورق ١٧٤ ب) و رسالة التسلية ، و رسالة الجمعة ، و تلخيص الاذكار ، و تلخيص سلاح المؤمن ، و مقدمة في الاعراب و غيرها ، و كانت جل اوقاته بل كل ساعاته مصروفة بتهيئة اسباب سفر الآخرة لا يلتفت الي مال ولا الى جاه و عرضوا عليه القضاء مراراً فلم يقبلها ، صاحبته في بعض الأسفار فراقبته بالدليل و النهار مع ما استمرت [بيننا] قواعد المحبة و استحکمت مرائر الألفة و تأخذت^٧ اسباب الاعتقاد و الأخلص في صحبة مولانا السعيد^٨ و مجلسه الغاص فكان رحمة الله عليه سره و علانيته مقاربتين

١ - رجوع شود بنمرة ٣٣ از تراجم ، ٢ - بناء مشاة فوقانيه در هر سه نسخه ،

٣ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست ، ٤ - ب ، کبراً ، ٥ - برای بیان مقصود

از كتب سبعة رجوع شود بص ٥٨ حاشية ٣ ، ٦ - ق ب ، ادیب (بدون ال) ،

٧ - تأخذ الشيء [من باب التفعّل] لزم بعضه بعضاً (اقرب الموارد ٣ : ٥٤٠) ،

٨ - یعنی قوام الدين عبدالله مذکور در ص حاضر سطر ٢ ،

و فعله و قوله مُقَارِنَيْنِ لَا يَعِيلُ السِّي تَكَلَّفَ و رِيَاءٌ وَلَا يَزِيغُ عَنِ جَادَتِهِ الْمُسْتَقِيمَةِ
إِلَى بَدْعَةٍ وَهُوَ يَبْكِي عَلَي نَفْسِهِ فِي اللَّيَالِي وَيُنْظِمُ فِي الزَّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ آيَاتًا
كَالآلِي ، مِنْهَا مَا قَالَ فِي آخِرِ قَصِيدَةٍ :

عَبِيدُ الْكَرِيمِ الْمُسْتَكِينُ قَمَاءَةٌ حَقِيرٌ ضَعِيفٌ ذُو قُصُورٍ بَكْرَةٌ^١
غَرِيقُ حَيَاةٍ نَحْجَلَةٌ مِنْ ذُنُوبِهِ فَلَيْسَ يُؤَدِّي شُكْرَ شَمَةِ نِعْمَةٍ
تَشْرَفَ قَدْرًا أَنْ^٢ يَبْدُو خَوِيدِمًا لِخُدَامِ خُدَامٍ لِأَنْصَارِ سُنَّةِ
فِيَارِفَعَةٍ لِقَدْرِ إِنْ كَانَ تُرْبُهُ يَدُو كَوْنَهَا^٣ أَعْظَمُ وَأَنْبِلُ بِرِفْعَةٍ
فِي دِرْكٍ^٤ مِنْ أَقْدَامِهِمْ بِرَكَاتِهِمْ فَيَذْخَرَهَا إِذْ ذَاكَ أَسْمَى ذَخِيرَةٍ
فِي آرَبٍ أَصْلِحَ شَأْنُهُ وَاحْتَمَنَ لَهُ بِكَامِلِ إِيْمَانٍ وَصَالِحِ تَوْبَةٍ

(ورق ١٧٥) اجاب الله دعاءه فمضى بالأيمان والتوبة والشهادة وختم له الأمر
بالخير والسعادة ان شاء الله في سنة . . . وسبعمائة^٥ ودفن ببعض حظائرهم
رحمة الله عليهم .

٣٠٢ - مولانا امام الدين عبدالرحمن بن عبداللطيف بن مذكور^٦

اخوه كان من محققة علماء الدهر ومدققة فضلاء العصر قدادى حجة الأسلام

وسافر الى الشام وحصل الأسانيد العالية ووقع له مسموعات شريفة فدرس في

١ - كذا في النسخ الثلاث ، ولم نفهم المقصود من هذا التعبير ، ٢ - « أن » مشكولة في م
بفتح الهمزة ، ٣ - تأنيت ضمير راجع بترب بدون شك بمناسبت ارادة معنى « تربة » است بمعنى قبر ،
٤ نصب فعل بمناسبت وقوع آنت بعد از شرط وجزاء كه مشابه وقوع آنت بعد از نفى وعليه
حمل قوله تعالى ان يشأ يسكن الريح فيظللن رواكد على ظهره . . . و يعلم الذين يجادلون في
آياتنا ما لهم من محيص على قراءة النصب في يعلم (انظر شرح الرضى على الكافية في باب نواصب
الفعل) ، ٥ - جاي آحاد وعشرات درهرسه نسخه سفيد است ،

٦ - جنين است عنوان در ق ب ولى ب « ابن » قبل از « مذكور » را ندارد ، م « بن مذكور » را
ندارد ، - اين شخص بتصريح مؤلف برادر صاحب ترجمه قبل است ،

المدارس المعتمدة وكشف عن المسائل المعضلة واجتمع عليه اعيان الفضلاء واعوان
 الملة الغراء وكان في الزهد والمعرفة في زمانه فائقاً وفي المواعظ والنصائح^١ على
 اقرانه سابقاً، ومن تصانيفه كتاب مفتاح الامال في اصلاح الاعمال، ورسالة
 التحفة الحسنية في الفوائد السنية، وكتاب اضاءة الشمس في النهي عن اضاءة
 الصلوات الخمس، و منظومة الكافية في النجوى^٢، وله رسالات مرغوبة وقصائد
 بليغة في مدح رسول الله صلى الله عليه وسلم والزهديات وغيرها، منها ما قال في
 آخر قصيدة:

أَلَا يَا نَفْسُ قَدْ انْقَضَتْ ظَهْرِي بِأَوْزَارٍ وَأَجْرَامٍ تَقَالِ
 عَكَفْتِ عَلَى اقْتِرَافِ الْعُوبِ^٣ دَهْرًا أَقَمْتِ عَلَى مُتَابَعَةِ الْمُحَالِ
 ضَمَمْتِ إِلَى الذُّنُوبِ الذُّنُوبَ حَتَّى « تَكْثُرَتِ النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ^٤ »

(ورق ١٧٥ ب)

فَمِنْ سُكْرِ الْهَوَى نَفْسِي أَفِيضِي وَخَافِي مِنْ مُقَاسَاةِ النَّكَالِ
 وَ قُومِي وَ اعْمَلِي فِي اللَّهِ جِدًّا وَجَهْدًا مَا اسْتَطَعْتِ بِلَا مَلَالِ
 فَأَيَّامُ الشَّبَابِ لَقَدْ قَوْلْتُ وَضَيْفُ الْعُمْرِ آدَنَ بِارْتِحَالِ
 دَنَاوَقْتُ الْغُرُوبِ بِلَا ارْتِيَابِ إِذَا بَلَغَ النَّهَارُ إِلَى الزُّوَالِ
 إِلَهِي آتِنِي رُشْدًا وَعِلْمًا وَ نُورًا مِنْكَ فِي جَسَدِي وَ بَالِي

١ - ب ق ، النصيحة ، ٢ - درق بعد از این کلمه بمقدار دوسه کلمه بیاض است ، -
 ٣ - م ، الذنب ، ٤ - این مصراع مأخوذ است از بيتی از متنی که شاعر بنحو تضمن در
 اشعار خود گنجائیده است ، و قبله :

فوائدی فی غشاء من نبال
 تكثرت النصال على النصال

رمانی الدهر بالارزاء حتی
 فصرت اذا اصابتنی سهام

٥ - م ، واعلمی لله ،

وَمَغْفِرَةً وَ مَرَحَمَةً وَ عَفْوَاً وَ أَصْلِحْ رَبِّي فِي الدَّارَيْنِ حَالِي
توفي في سنة... وسبعماية^۱ ودفن في حظيرته رحمة الله تعالى عليهم.

۳۰۳ - القاضي سراج الدين ابوالعزم مكرم^۲ بن

العلاء^۳ بن نصر بن سهل^۴

استاذ العلماء ومرجع العرفاء والأولياء قدم شيرازاً فآفة الدين فتقلد القضاء
سنين ونشر العلم و أدى حق العمل قال الفقيه^۵ هو شيخ الأئمة والصدّيقين كان
افضل اهل زمانه ما تكلف قط في افعاله ولا في احواله لا في اللباس ولا في الحكم
بين الناس مع ما كان له من كمال جاهه ونباهة قدره و وفور علمه وفضله و كانت

۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، ۲ - در نسخه م روی را ، مكرم بضبط
قلم تشدیددی گذارده است (و همین نسخه در عنوان صاحب ترجمه شماره ۲۹۴ سراج الدین مكرم بن
یحیی سمی صاحب ترجمه حاضر نیز عیناً همین کار را کرده بود چنانکه در موقع خود بدان اشاره
شد) ، - سخاوی در کتاب ضواء اللامع لاهل القرن التاسع ج ۱ ص ۱۷۲ در شرح احوال یکی
از احفاد صاحب ترجمه حاضر عزالدین ابراهیم بن سراج الدین مكرم متوفی در سنه ۸۷۴ نسب
او را چنین سوق داده ، > ابراهیم بن مكرم که محمد بن ابراهیم بن یحیی بن ابراهیم بن
مكرم العز بن السراج [یعنی عزالدین بن سراج الدین] الفالی شیرازی ، از اینکه سخاوی
نام پدر صاحب ترجمه خود سراج الدین مكرم را بر وزن محمد ضبط کرده بظن غالب میتوان
استنباط نمود که نام جدّ اعلاّی او یعنی همین سراج الدین مكرم صاحب ترجمه متن حاضر نیز
باحتمال بسیار قوی بهمان ضبط بوده است نه بصیغه اسم مفعول از باب افعال ، بخصوص که لقب
او نیز سراج الدین بوده است مانند لقب همین صاحب ترجمه مانحن فیه و لقب صاحب ترجمه شماره ۲۹۴
سابق الذکر که هر سه موسوم بوده اند بمكرم و ملقب بسراج الدین ، -

۳ - چنین است این کلمه در هر سه نسخه بدون اختلاف ، - رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ ، -

۴ - چنین است عنوان در ق ، م ، بن سهل ، را ندارد ، ب ، نصر بن سهل ، را ندارد ،

۵ - رجوع شود بشماره ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ، -